هو العلیم

# نقد عربی‌زدایی از زبان فارسی و آثار فرهنگی آن

و بررسی چند فتوا دربارهٔ ترمیم بکارت، رَجِمِ اجاره‌ای و فرزندخواندگی

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس‌الله‌سرّه

اعوذبالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

## نقد کلمات جعل‌شدهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی

به ما می‌گویند: «وقتی تلفن می‌کنیم، چرا جواب نمی‌دهی؟» می‌گویم: «اسمش "تلفن همراه" است، ولی همراهِ ما نیست!» راستی، این چه بازی‌ای است؟ «همراه»! «همراه» یعنی چه؟! خب بگو «موبایل» دیگر؛ هر چیزی اسمش هست، [همان را] بگویید دیگر. این مسخره‌بازی‌ها چیست؟ «همراه»؟! «ترمینال» را برمی‌دارند می‌کنند «پایانه»! «پایانه»، «رایانه»، «آشیانه»... نمی‌دانم؛ یک «نه» آخرش اضافه می‌کنند؛ یک چیزهای عجیب‌وغریبی! خب، مثل آدم بگو «ترمینال»!

«هلی‌کوپتر» را برمی‌دارند می‌کنند «چرخ‌بال»، «بالگرد»؛ اینها را کی درست می‌کند؟ اینها از کجا درمی‌آید؟ این زیرخاکی‌ها از کجا درمی‌آید؟ این چرت‌وپرت‌ها از کجا [آمده؟!] خب همان «هلی‌کوپتر» را مثل آدم بگو؛ دیگر این مسخره‌بازی‌ها چیست؟

## عقبهٔ تاریخی جریان عربی‌زدایی و شخصیت‌های منحرفِ مؤثر در آن

تلمیذ: پسر مرحوم آقای مطهری (علی آقاشان) نسبت به این قضیه خیلی اعتراض کرده بود. آن مطلب انوار ملکوت[1] را هم آورده‌اند؛ همان قسمت دفاع از عربی و اینها... و گفته بودند: «ننشینیم و اینها را عوض کنیم...»

استاد: بله، مرحوم مطهری هم خیلی مخالف بود. همان زمانِ شاه ـ باز زمان شاه این‌طور نبود که به این شدت بردارند و [انجام دهند،] آنها [خیلی دخالت] نمی‌کردند، به این نحوه نبود ـ افرادی بودند که مخالف بودند. از جمله افرادی که آن زمان خیلی مخالفت می‌کرد، مرحوم دکتر محیط طباطبایی بود که خیلی با این قضیه مخالف بود. در مقابلِ یک طیفی که آنها... از جمله افرادی که خیلی مخالف بود، شخصی بود ـ آدم بدی هم نبود ـ به نام مرحوم عبدالحمید بدیع‌الزمانی؛ اهل کردستان بود. من یادم هست، ایشان همان زمان در عربیت هم بسیار قوی بود. مُزوق کردستانی را پیش یک عده دیگری خوانده بود و آن‌قدر قوی بود که بسیاری از افراد برای اشکالاتِ اشعارِ عرب به او مراجعه می‌کردند. البته بعضی اشکالات را هم در صحبت‌هایش از نظر بلاغی دیدم، ولی ایشان [یکی] از آدم‌های خیلی مخالف بود. آن زمان سید جعفر شهیدی از جمله افرادِ مخالف نسبت

[1] نورملکوت قرآن، ج ۴، ص۸۵ـ۱۹۰.

به این قضیه بود؛ ایشان هم جزو مخالفین این مسئله بود و مدتی مسئول مؤسسه دهخدا بود.

منتها در همان زمان، افرادی بودند که در این مسئله [فعال بودند.] روال حکومتِ شاه ـ همان‌طور که مشخص است ـ بر عربی‌زدایی بود. در این مسئله، پورداود جزوِ فعالانِ این قضیه بود؛ پورداود، آریان‌پور ـ که فرهنگِ آریان‌پور را هم دارد ـ ایشان هم جزوِ [اینها بود.] آریان‌پور که حتی افکارِ خلافی داشت. [دربارهٔ] پورداود هم اصلاً می‌گفتند که مسلمانی است که از زرتشتی‌ها زرتشتی‌تر است. سعید نفیسی و [بدیع‌الزمان] فروزانفر هم جزوِ افرادی بودند که قائل بر عربی‌زدایی بودند و اینها جزوِ [فعالان این حرکت] بودند. ملک‌الشعرای بهار جزوِ آنها نبود.

ارباب کیخسرو جمشید بود که الآن در طهران حتی یک خیابان و کوچه در لاله‌زار به اسمِ اوست و هنوز تغییرش نداده‌اند. ایشان [ارباب کیخسرو جمشید] از آن زرتشتی‌های خیلی دوآتشه بود که در تغییرِ تاریخ از هجری به شمسی؛ و از شمسی به اردیبهشت و خرداد، خیلی فعال بود. و یادم هست که پدرمان [علامهٔ طهرانی] این را نقل می‌کردند که همین ارباب کیخسرو جمشید بعداً موردِ غضب رضاشاه قرار گرفت. او را در زندان انداخت و بعد هم در زندان، مسمومش کردند. شبی که مُرد، پدربزرگِ ما شیرینی گرفته و آورده بود منزل.

## نقد حساسیت نداشتن مرحوم مطهری بر رجال منحرف مذکور

خیلی باعثِ تأسف است که چطور ما آن صلابتِ [لازم] را در نوشته‌هایمان نداریم. مثلاً، مرحوم مطهری وقتی به سعید نفیسی یا فروزانفر و اینها می‌رسد، می‌گوید: «مرحوم سعید نفیسی.» در حالی که اینها از آن پایه‌گذارانِ ضدِ اسلام در دانشگاه و مملکت بودند. یکی فروزانفر، چند تا بودند. اینها اکثرشان هم فراماسونری[1] بودند. آن رئیسشان محمدعلی فروغی بود که یک کتابی هم دارد [به نام] تاریخ حکمت در اروپا. ولی ترجمهٔ آقای مازندرانی را برداشته و به اسمِ خودش کرده است؛ برای بوعلی بوده، برای خودش نیست؛ خودش این‌قدر سواد نداشته که این کارها را بکند.

محمدعلی فروغی بود؛ بدیع‌الزمان فروزانفر بود؛ [همان کسی] که مرحوم آقا [علامه طهرانی] از او تعبیر به «حرام‌زاده» می‌آوردند. عجیب اینجاست که می‌بینیم مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در کتاب معروفشان اعیان الشیعه از همین افراد، [مثل] سعید نفیسی و همین بدیع‌الزمان [فروزانفر] با مدح و تحسین یاد می‌کنند.

اینها چند نفر بودند که به نجف رفته بودند؛ و این از جمله مواردی است که مرحوم حاج آقا بزرگ اشتباه کردند. با اینکه مرد بسیار متضلّع و متتبع بودند، اما در این قضیه و در بعضی از اَنساب هم ایشان اشتباه کردند.

---

[1] تشکیلاتِ برادریِ شبه‌سِرّی با آیین‌ها و مراتب خاص که در دورهٔ معاصر به شبکه‌ای از لژها در کشورهای مختلف گفته می‌شود؛ در ایرانِ سدهٔ ۱۳–۱۴ش برخی رجال سیاسی و فرهنگی به آن منسوب بوده‌اند. (محقق)

اینها رفتند در آنجا و با صحبت و مدح و ثنا و خنده و ابتسام[1]، رگِ خوابِ ایشان را زده بودند! بعد مرحوم آقا [علامه حسینی طهرانی] بعد از اینکه این [کتاب] چاپ شده بود، به حاج آقا بزرگ گفته بود: «شما چرا این‌طور کردید؟ چرا این کار را کردید؟» [ایشان] خیلی متأثر شده و می‌گفت: «من اصلاً از احوالاتِ اینها خبر نداشتم.»

بله، همهٔ اینهایی که گفتم، [نشان می‌دهد که انسان در چنین مواردی] یک تیزیِ خاصی می‌خواهد، یک حدّتی می‌خواهد؛ و در این قضیه ایشان [حاج‌آقا بزرگ] اشتباه کرد.

آن‌وقت ایشان [مرحوم مطهری] در کتاب‌هایشان، مثلاً، می‌بینم که می‌گوید: «مرحوم سعید نفیسی»، «مرحوم فروزانفر»؛ در حالی که اینها جزوِ آن مخالفینِ صددرصد بودند.

از جمله افرادی که در این زمینه خیلی [مخالف] بود، علی دشتی بود. او از آن «حرام‌زاده‌های درجهٔ یک بود و بعد از انقلاب هم اعدامش کردند. بعد از انقلاب اعدام شد؛ و قطعاً از جمله افرادی بود که مستحقِ اعدام بود. این علی دشتی در نوشته‌هایش [نسبت] به پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هتّاکی داشت؛ منتها قلمی بسیار شیرین و خیلی موذیانه‌ای داشت، خیلی قلمش شیرین و [در عین حال] موذیانه بود. اوّل هم اینها معمم بودند؛ [بعد رفتند و] عمامه‌هایشان را برداشتند؛ لابد می‌خواستند بهتر به اسلام خدمت کنند! می‌گویند وقتی عمامه‌مان را برداریم، به اسلام خدمت می‌کنیم! بعضی‌ها می‌گویند: «این‌طور بهتر می‌توانیم به اسلام خدمت کنیم!»

## نقد جریان عربی‌زدایی و تأثیر آن بر فرهنگ اسلامی

حالا [مسئله عربی‌زدایی] همین‌طور بیخود و بی‌جهت است. حالا اسم، اسم خارجی باشد؛ بیاید در فرهنگ ما مگر چه می‌شود؟ از اسم‌های ما هم می‌رود آن طرف، از اسم آنها هم می‌آید این طرف. خب، اسمی که اول آنها درست کرده‌اند، چه اشکالی دارد بیاید در فرهنگ ما و جزو فرهنگ ما بشود؟ مخصوصاً در [زبان] عربی؛ عربی که اصلاً ما هم از نظر حروف مثل آنها هستیم و هم از نظر برنامهٔ عبادت و اینها با آنها اشتراک داریم. از نظر متون هم با آنها اشتراک داریم. قرآنِ ما به رسم‌الخطِ حروف‌های مشترک است؛ روایاتِ ما، دعاهایِ ما، همه به حروفِ مشترک است. چرا بایستی اینها حذف شوند؟ آن هم با یک چیزهایی که اصلاً...

اصلاً من گاهی اوقات این انشاءهایی را که [بعضی نویسندگان می‌نویسند،] نمی‌فهمم! این چیست؟ باید بنشینم و فکر کنم ببینم این چه می‌خواهد بگوید. بعضی‌ها هم انگار این را هنر می‌دانند؛ حتماً باید [عبارت را تغییر دهند.] حوزه هم همین‌طور است؛ حوزه هم الحمدلله... اجتماع را «همایش» می‌گویند! خب، زبانت را بریده‌اند بنویسی «اجتماع»؟! بنویس «اجتماع»! تو دیگر چرا؟! حوزه دیگر چرا؟! نشریاتِ حوزه دیگر چرا؟ «همایش»! و «گفتمان»! «گفتمان» چیست؟! مثل «نردبان»!

---

[1] لبخند؛ خندیدنِ بی‌صدا. (محقق)

تلمیذ: کلاس شده کارگاه.

استاد: کلاس [شده] کارگاه؟ مگر نجاری است؟!

تلمیذ: طلبه را می‌گویند دانش‌پژوه!

استاد: دانش‌پژوه؟! بله دیگر... اینها همه جدید شده.

بله، متأسفانه این دستی [در کار] است؛ این نیست که همین‌طوری [اتفاقی باشد.] آنهایی که اینها را می‌نویسند و اداره می‌کنند، قطعاً با حساب‌وکتاب مسئله را جلو می‌برند.

جلسه را می‌گویند «نشست»؛ نشستِ علمی، نشستِ پژوهشی! آقایان هم که اصلاً هیچ حالیشان نیست، هیچ چیز! خودشان هم تابع این قافله [می‌شوند؛] هرچه آنها بگویند، اینها هم به‌خاطر اینکه از قضیه عقب نمانند، [تبعیت می‌کنند]. این مسئله خیلی باعث تأسف است.

## پرسش و پاسخ

### سؤال اول: حکم ترمیم بکارت و ارتباط آن با تدلیس

تلمیذ: آیا دختری که بکارتش را از دست داده، می‌تواند آن را ترمیم کند؟

استاد: اگر [از بین رفتنِ بکارت] غیراختیاری بوده، این یک حرفی است؛ مثل اینکه در مورد صوم (روزه)، اگر ادخال[1] طعام در حلق بدونِ اختیار و مسلوب‌الاختیار باشد، روزه باطل نیست. یا اینکه کسی را همین‌طوری بیندازند در آب. اما در مورد اکراه [حکم] این‌طور نیست.

ولی اگر مسئله غیر از این باشد [یعنی از بین رفتن بکارت اختیاری باشد]، این خودش تدلیس[2] است. این [دختر] باید خودش برود کسی را پیدا کند؛ بله، یکی را پیدا کند [که وضعیت او را بداند و همان را بپذیرد.] ولی اگر کسِ دیگری بخواهد بر اساس تحصّن[3] و تعفّف[4] به خواستگاری بیاید، نمی‌شود دیگر؛ چون عقد، مشروط به همین تحصّن و [تعفف] است.

تلمیذ: اگر به‌دلیل بی‌احتیاطی این اتفاق بیفتد، مثلاً در حینِ بازی کردن و...؟

استاد: نه، آن هم همین است؛ بالأخره کسی که این کار را می‌کند، احتمال اینکه این مسئله انجام بشود، هست.

تلمیذ: ...

---

[1] داخل‌کردن؛ فروبردن. (محقق)

[2] کسی که اختیار از او سلب شده است؛ بی‌اختیار. (محقق)

[3] فریب‌دادن و پوشاندنِ عیب در معامله یا نکاح؛ در فقه، نسبت‌دادنِ صفتی ناصادقانه برای جلب موافقت. (محقق)

[4] پناه‌گرفتن در مکانی برای مصون‌ماندن از آسیب یا پیگیری؛ اعتصابِ پناه‌جویانه. (محقق)

استاد: بله، فقط جایی که دیگر اختیاری نبوده است. اتفاق می‌افتد؛ مثلاً از جایی بیفتد یا در حرکت و شوکی [ناگهانی اتفاقی بیفتد.] چنین مواردی هست.

تلمیذ: یکی از مراجع حکم به جواز داده است!

استاد: خیلی خب! بعد هم [دختر] بیاید بگوید: «من تابه‌حال غیر از تو کسی را ندیدم!» لابد یک قَسم هم زیر آن بنویسند!

## نقد بی‌دقتی برخی از علماء در صدور فتوا

باید به آن آقای مرجع گفت: «اگر خودت بودی، سراغِ چنین دختری می‌رفتی؟» دختری که صد دفعه صدتا را دیده، با این وضع و اینها، خودت هم می‌روی؟ یا برای پسرت می‌روی خواستگاری کنی؟! هرکه خربزه می‌خورد پایِ لرزش هم می‌نشیند دیگر.

## نمونهٔ اول: فتوای عجیب برخی از علماء به جواز مشاهدهٔ تصویر زن نامحرم

یکی از آقایانِ مراجع حکم فرموده‌اند که دیدن عکسِ زن با تلویزیون اشکال ندارد! چون این موج است و موج هم که عکس نیست؛ موج، موج است و اشکال ندارد!

آن شخصی که برای من نقل کرد، گفتم از قولِ من می‌روی به او می‌گویی: «پس امشب ساعتِ ده، عکسِ عیالِ حضرتعالی را بدونِ هیچ ساتری [پخش می‌کنیم!] موج، موج است! همه ما ساعتِ ده منتظرِ عکسِ عیالِ حضرتعالی هستیم؛ إن‌شاءالله که همهٔ مقلدینِ خودتان را مستفیض می‌فرمایید!»

جدّاً کار به کجا کشیده است؟! آن [زمان] که سیّد مرتضی و بحرالعلوم و میرزایِ شیرازی‌ها مرجع بودند؛ حالا به‌جایِ آنها چه کسانی آمده‌اند؟! موج است! به‌به!

واقعاً چقدر باید یک نفر از عرف و عرفیات به دور باشد؟ چقدر باید بدیهی‌ترین مسئله را...[نداند]؟ حالا اگر کسی بگوید: «مگر همین‌طوری دیدن [چه اشکالی دارد]؟» این هم نور است، این عکس نیست؛ چون عکس که قابلِ انتقال نیست، عَرَضی است قائم به موضوعِ خود؛ آنچه به انسان منتقل می‌شود نور است و نور هم که عکس نیست!

## نمونهٔ دوم: فتوای عجیب فتوای عجیب دربارهٔ رحم اجاره‌ای

من در سایتی نگاه می‌کردم؛ یکی از این آقایانِ معظم! راجع به زنی که نطفه‌ای را در [رحم] او قرار بدهند ـ یعنی [نطفه را] از یک زن و مرد بگیرند و در رحم دیگری قرار بدهند تا آن را بارور کند، همین چیزی که به آن «رحمِ اجاره‌ای» می‌گویند ـ [صحبت می‌کردند.] بعد گفتند: «مادرِ این [بچه] چه [کسی] می‌شود؟» ایشان فتوا فرمودند: «مادرِ این [بچه] همان کسی است که نطفه در شکمِ او قرار گرفته است!» یک‌دفعه می‌بینیم که

چطور چنین چیزی می‌شود؟ و استدلال هم این است: ﴿إِنۡ أُمَّهَٰتُهُمۡ إِلَّا ٱلَّـٰـِٔی وَلَدۡنَهُمۡ﴾[1]؛ چون اینها، اینها را زائیدند. پس بنابراین، این مادرِ او خواهد شد. پس بابای او همان [کسی] است که نطفه داده و ننه‌اش هم همانی است که از او درآمده. این بدبختی که... این زنه هیچی به هیچی! تو برو پی کارت!

یعنی آدم گاهی اوقات شاخ درمی‌آورد، ها! یعنی نه فقط از کیفیّتِ استدلال تعجب می‌کند، [بلکه] شاخ هم درمی‌آورد! خب، بابا! مگر هرچه دربیاید که ننه‌اش می‌کنند؟! برداشته گذاشته آن تو؛ به ننه و بابایی چکار دارد؟ آن [آیه] در مورد جایی است که دخترخوانده باشد و بحثِ آن چیزهاست؛ نه اینکه این، [رحم] اجاره‌ای و... این خیلی عجیب است.

تلمیذ: محرمیت ایجاد نمی‌شود؟

استاد: حالا بحثِ محرمیت بحثِ دیگری است.

تلمیذ: ...

استاد: بله، محرمیت که حاصل می‌شود، آن اصلاً جزوِ آن است. گرچه رضاع[2] در روایات هست، اما ملاکی که در موردِ رضاع مطرح است که گوشت بروید[3] و اینها، الآن در موردِ خون، به طریقِ اولیٰ هست. رضاع که قطعاً حاصل می‌شود، حلّیت[4] قطعاً حاصل می‌شود. منتها بحث این است که مادر نیست؛ حلّیت، خب دارد دیگر، ولی مادر که به او نمی‌گویند.

مسائلِ ارث و این چیزها اصلاً چیزهایی است که بر او مترتب است؛ این باید از او ارث ببرد و او از این ارث ببرد...

خیلی فتاوایِ محیّرالعقول!

تلمیذ: ...

استاد: وجوبِ نفقه[5]، امثالِ ذلک، اینها همه تبعات این مطلب است.

## سؤال دوم: حکم انتساب فرزندخوانده به سرپرست

تلمیذ: فرزندخوانده‌هایی را که از مراکزِ بهزیستی می‌گیرند و بزرگ می‌کنند، می‌شود اسمِ آنها را عوض کرد؟

---

[1] سورهٔ مجادله (۵۸)، آیهٔ ۲.

[2] شیرخوارگی که سببِ محرمیت می‌شود؛ در فقه، شرایط خاص دارد. (محقق)

[3] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۸۲:
«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: **لَا يُحَرِّمُ مِنَ الرَّضَاعِ إِلَّا مَا أَنْبَتَ اللَّحْمَ وَ الدَّمَ.**»

[4] حلال‌بودن و مجازبودن شرعیِ یک فعل یا شیء. (محقق)

[5] هزینهٔ واجبِ معیشت (خوراک، پوشاک، مسکن و مانند آن) که بر عهدهٔ شخص است. (محقق)

استاد: اینکه حرام است شرعاً؛ بله، حرام است.

تلمیذ: چون می‌گویند از لحاظِ عاطفی و روحی بچه صدمه می‌بیند.

استاد: روحیه چیست؟! هزار راه هست که انسان بخواهد روحیه را ترمیم کند. بعداً اگر فهمید چه؟! آیا تا ابدالآباد نمی‌فهمد؟! اگر با یک جریان یا قضیّه‌ای متوجه شد، مسئله که همیشه این‌طور نمی‌ماند.

[این] اتفاق افتاده؛ خیلی هم اتفاق افتاده. من هم خودم سه یا چهار مورد شنیده‌ام. اتفاقاً موردِ پنجم الآن یک دختر در فامیلِ ماست که از آن اوّل، از وقتی که زائیده شد، مادرش او را ندیده بود. این [مادر] نمی‌خواست بچه‌دار شود؛ شش یا هفت بچه داشتند و این [زوج] هم بچه نداشتند. جایی که قرآنی [و شرعی] بود. آنها گفتند چه کسی قبول می‌کند؟ چون بچه نداشتند، گفتند ما قبول می‌کنیم. [کار را] طوری انجام دادند که مادر این [بچه] اصلاً او را ندید؛ یعنی وقتی زایمان شد، اصلاً علقه و [ارتباط] به‌طورِ کلی قطع شد.

من گفتم این شرعاً خلاف است؛ بایستی که مشخص بشود؛ خلافِ شرع است؛ نسب[1] باید مشخص باشد؛ حذفِ نسب حرام است. [به هرحال] به عنوانِ دختری آوردند و بزرگش هم کردند و خیلی دخترِ خوب و بچهٔ خوبی است. الآن هم حدودِ هفت یا هشت‌ساله است. این کار را که کردند. عجیب [اینکه]، خدا به آنها بچه داد؛ درحالی‌که اطباء گفته بودند که محال است که این شوهر ـ اشکال از شوهر بوده ـ این شوهر بچه‌دار شود؛ این محال است. یک‌دفعه خدا داد. الآن این دو تا [بچه] با هم بازی می‌کنند. آن را از آنجا آوردند، خودشان هم [بچه‌دار شدند]، ولی رفتند برایشان شناسنامه هم گرفتند.

البتّه من گفتم شرعاً اشکال دارد، ولی آنها هم همین‌طوری که شما می‌فرمایید رفتند سؤال کردند و گفتند که نه و... یعنی این کار را کرده بودند. خیلی وقت پیش بود.

من خودم شنیدم که بعضی از اینها در سنِ بالا، یک دفعه با یک اتفاقی، با یک تصادفی، با یک دست‌خطی، یک‌دفعه یک جایی، مسئله‌ای، چیزی، این قضیّه و مسئله رو می‌شود. چرا انسان از اوّل این کار را نکند؟ یعنی نه اینکه از اوّل نکند، حالا مثلاً طوری نباشد که بخواهد آن خیال کند که چیز [مخفی] است؛ باید کم‌کم به یک نحوی وقتی [بچه] بزرگ می‌شود او را متوجهش بکند و بعد با آن پدرِ حقیقی و مادرِ حقیقی‌اش باید ارتباط برقرار کند؛ شرعاً باید مرتبط باشد، مگر حالا خودش نخواهد. آن یک چیزِ دیگری است.

تلمیذ: ...

استاد: در سیادت مسائل حقوقی بر آن مترتب است. یک وقتی در شناسنامه‌ها «سید» را ذکر می‌کردند؛ الان هم ذکر می‌کنند؟

---

[1] پیوند خونی و تبار؛ وابستگی خویشاوندیِ ولادی. (محقق)

تلمیذ:...استاد: هر نمازی ثابت است.

اللهمَّ صلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد